

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 6, Summer 2021, 283-304
Doi: 10.30465/CRTLS.2020.33075.1989

A Critique on the Book “Nation, State and Rule of Law”

Navid Kalahrudi*

Ahmad Bostani**

Abstract

Javad Tabatabai's intellectual project has been based on two main axes of the decline of political thought in Iran for the past three decades and in recent decades around the axis of Iranshahri thought. Tabatabai is one of the few writers who has used concepts to explain the history of political thought in Iran within a regular intellectual system, but the scope of his project has caused that not all the themes of Iranshahri political thought have been clearly outlined and studied. This article is an attempt to give a brief description of Tabatabai's latest work and its important issues such as the position of the First Constitutional Assembly, the concept of tradition, the need to distinguish between nationalism and the Iranian idea, and a reflection on his views, especially on the relationship between his views and issues, contemporary Iran and its criticisms of contemporary intellectuals. The authors argue that although the legacy of ancient Iran is important and significant, without the reconstruction of the classical ideas that are called Iranshahri thought due to Tabatabai's own efforts nowadays, these ideas will remain in a state of ambiguity.

Keywords: Javad Tabatabai, Iranshahri Thought, Ideology, Constitutionalism, Iranian Intellectuals

* PhD Candidate in Political Thought, University of Tehran, Tehran, Iran, navidrad2011@gmail.com

** Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty Member, Department of Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran (Corresponding Author), abostani@khu.ac.ir

Date received: 27/04/2021, Date of acceptance: 31/07/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بررسی کتاب ملت، دولت و حکومت قانون

نوید کلهرودی*

احمد بستانی**

چکیده

پروژه فکری جواد طباطبائی از سه دهه پیش تاکنون بر دو محور اساسی زوال اندیشه سیاسی در ایران و در دهه های اخیر بر حول محور اندیشه ایرانی‌شهری قرار گرفته است. طباطبائی جزو معدود نویسندگانی است که در درون یک دستگاه منظم فکری مفاهیمی را برای توضیح تاریخ اندیشه سیاسی در ایران به کار گرفته است. اما وسعت پروژه او باعث شده است تا تمام مضامین اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری به وضوح طرح و بررسی نشده باشند. این مقاله تلاشی است برای شرحی مجمل در مورد واپسین اثر طباطبائی و مباحث مهم آن از جمله جایگاه مجلس اول مشروطه، مفهوم سنت، لزوم تمایز میان ناسیونالیسم و ایده ایران و همچنین تاملی در آراء وی به خصوص در باب ارتباط دیدگاه های او با مسائل معاصر ایران و نقدهایش بر روشنفکران معاصر. نویسندگان استدلال می کنند که اگرچه میراث به جای مانده از ایران باستان مهم و قابل توجه است اما بدون بازسازی اندیشه های کلاسیکی که امروزه به واسطه تلاش خود طباطبائی اندیشه ایرانی‌شهری نامیده می شوند این اندیشه ها همچنان در هاله ای از ابهام خواهند بود.

کلیدواژه‌ها: جواد طباطبائی، اندیشه ایرانی‌شهری، ایدئولوژی، مشروطه خواهی، روشنفکران ایرانی.

* دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران، navidadrad2011@gmail.com
** استادیار گروه علوم سیاسی، عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، abostani@khu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۲/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۰۹

۱. مقدمه و معرفی اجمالی

کتاب به بحث درباره ملت، دولت و حکومت قانون اختصاص دارد و در عنوان فرعی آن نیز بر اهمیت نص و سنت تاکید شده است. این پنج مفهوم کلیدی را می‌توان در کل کتاب نیز پی گرفت و نویسنده به شیوه مالوف خویش از دریچه‌های متعدد نظری و تاریخی به این مفاهیم و نسبت آنها با یکدیگر نظر می‌کند. با این وجود، شیوه پیشبرد استدلال در کتاب با آثار دیگر طباطبایی قدری متفاوت است و در قالب تعدادی جستار نوشته شده است که به لحاظ موضوعی با یکدیگر مرتبط اند و باید به طور پیوسته نیز مطالعه شوند. مولف در مقدمه کتاب دلایل این اختصار نسبی را شرح داده و اشاره کرده است که این کتاب در واقع خلاصه‌ای است از یک طرح مفصل درخصوص اندیشه سیاسی در ایران معاصر که در تداوم آثار پیشین وی قرار می‌گیرد و منطبق مباحث را تا آستانه انقلاب اسلامی در ایران دنبال می‌کند. اما همانگونه که خود نویسنده نیز اذعان دارد ایراد اصلی کتاب اجمال بیش از حد آن است (ص ۱۱). بخشی از این اجمال در آثار پیشین طباطبایی جبران شده است و خواننده می‌تواند با مراجعه به آنها تفصیل استدلالها را پی بگیرد. با این حال بخشی از استدلالها کاملاً جدید هستند و تنها به صورت پراکنده در آثار گفتاری و مصاحبه‌های طباطبایی به شکل پراکنده مطرح شده بودند و بنابراین طرح آنها در این رساله برای نخستین بار صورت گرفته است. در این موارد اجمال بیش از حد، چنان که توضیح داده خواهد شد، گاه موجب شده که برخی مباحث و استدلالهای مهم از طرح مساله فراتر رفته و با دقت نظری کافی مورد واریسی قرار نگیرند.

تقریباً تمامی عناصر آثار پیشین طباطبایی در این اثر به صورت فشرده حضور دارند. آثار طباطبایی به دلیل اینکه همگام با پیشرفت یک طرح فکری گسترده پیش رفته اند، از حیث استدلال و روش با هم تفاوت‌هایی داشته اند یا دست کم چنین به نظر رسیده است. به همین دلیل است که نویسنده مدام با ارائه ویراستهای جدید از آنها کوشیده است جدیدترین تاملات خود را در مجموعه آثارش وارد کند و روایتی پیوسته تر از یک نظریه برای ایران عرضه کند. در کتاب *ملت، دولت و حکومت قانون* هم مباحث مربوط به نقد روشنفکری معاصر ایرانی (شریعتی، آل احمد، نراقی، فردید و دیگران) که مثلاً در کتاب *ابن خلدون و علوم اجتماعی* بحث شده بود حضور دارد، هم بحث از اندیشه ایرانی شهری در کتاب *خواججه نظام الملک*، هم استدلالهای کتاب *زوال اندیشه سیاسی در ایران* و هم مباحث اندیشه سیاسی دوره قاجار و مشروطه که پیشتر در سه گانه *تاملی در ایران* از آنها ذکر شده به

میان آمده بود. علاوه بر این، نویسنده کوشیده است بخشی از دغدغه سالهای اخیر خود درباره ملت در ایران و ایده وحدت ملی ایرانیان (که تحت عنوان اندیشه ایرانی شهری مطرح شده است) را صورت بندی کند.

اندیشه سیاسی در ایران همواره دغدغه جدی طباطبایی بوده است. یکی از ویژگی‌های مهم آثار او از همان ابتدا این بود که اندیشه سیاسی در ایران را، برخلاف سنت شرق‌شناسی و هم‌چنین برخلاف پژوهشگرانی چون حمید عنایت، در ذیل کلیتی به نام اندیشه سیاسی اسلامی مورد درک و مطالعه قرار نداد و معتقد بوده است که پیچیدگی‌های اندیشه سیاسی ایرانی محتاج تبیین نظری و تاریخ‌نگاری فکری متفاوتی است. در این رساله او همین شیوه را تداوم می‌بخشد و در تبیین مباحث ملت نیز بر این تفاوتها تاکید می‌گذارد. او ادعا می‌کند که ایرانیان به عنوان یک ملت کهن دارای وحدت تاریخی خاصی هستند و مواد و مصالح درآمدن به سلک و نگرش نوآئین را داشتند و مشروطیت به این امر صورت و جان بخشید (ص ۹). به بیان دیگر، وی با تکیه بر قرائتهایی از مفهوم ملت و نسبت آن با ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم، توضیح می‌دهد که ملت در ایران مقدم بر ملی‌گرایی ایرانی بوده است. البته از دید طباطبایی ناسیونالیسم اصطلاحی است که در بستر غربی وضع شده و الزاماً با شرایط تاریخی ما منطبق نیست. از دید وی بسیاری از کشورها، برای ایجاد ملت محتاج یک ایدئولوژی بودند تا بتوانند پراکندگی جمعیتی را که در ذیل یک محدوده جغرافیایی، اغلب به جبر تاریخ، گرد آمده‌اند در ذیل مفهوم ملت به وحدت بدل سازند. اما در ایران فرایند معکوسی طی شد، زیرا مواد و مصالح وحدت ملی و هویت ایرانی از قرن‌ها پیش موجود بوده است و دست کم از دوره ساسانیان مفهوم ایران، و رای تفاوت‌ها و تکررها، مفهومی شناخته شده بوده است. به همین دلیل، ملت در ایران پیش از آنکه نظریه‌های مدرن ملت شکل بگیرد حضور داشته است. بخش مهمی از کتاب طباطبایی توضیح این نکته و ظرافت‌های آن است.

از دید طباطبایی ورود ایرانیان به عرصه حکومت داری اسلامی باعث شد تا سه گروه از منابع که شالوده‌های سیاسی و اخلاقی داشتند برای امر مملکت داری مورد توجه قرار گیرند. این سه گروه عبارت بودند از «کتاب و سنت و نیز مباحثی که با رحلت پیامبر اسلام درباره جانشینی او در گرفته بود؛ دیگر، منابع ایرانی بازمانده از شاهنشاهی ساسانی، که برخی از آن‌ها به زبان عربی ترجمه شده بود... و منابع یونانی.» (طباطبائی، ۱۳۸۸: ص ۴۵) بنابراین سه نوع تامل در اندیشه مورد توجه قرار گرفت که طباطبائی آن‌ها را شریعت‌نامه،

سیاست‌نامه و فلسفه سیاسی می‌خواند و در آثاری که سه گانه اول نامیده ایم (بستانی ۱۳۹۵، صص ۱۷۹-۱۹۴) به تفصیل مورد بحث قرار گرفته و مفاهیم کلیدی و تحول تاریخی منابع آن بررسی شده‌اند.

در کتاب *دولت ملت و حکومت قانون طباطبایی* توضیح می‌دهد که در آستانه دوران جدید و مواجهه با مشکلات و بحرانهای ناشی از آن جریانی در کنار سه جریان از پیش موجود به وجود آمد که می‌توان آن را «وجه چهارم نظام سنت» خواند. او توضیح می‌دهد که تمدن‌های کهن تماماً بر مبنای نص یا نصوصی کلیدی بنا نهاده شده‌اند. نص‌ها در حقیقت در عمل حکومت‌ها خود را بسط می‌دهند. طباطبائی این نصوص را سنت یا فرهنگ می‌خواند. پیچیدگی ایران به زعم طباطبائی در این است که ایران مانند دیگر تمدن‌ها تک نص نبود بلکه سنت پیچیده‌ای از سه جریان اندیشه سیاسی داشت. از دید طباطبایی سنت را نمی‌توان نادیده گرفت و باید تلاش کرد تا نسبت میان امروز ما و سنت دیروز تبیین شود. بدین معنا

مفهوم سنت برای همه کشورهای که تاریخ و تاریخ‌اندیشه طولانی و پیچیده‌ای دارند مفهوم بنیادینی است و در بی‌اعتنایی به این مفهوم بنیادین نمی‌توان فهم درستی از تاریخ و تاریخ‌اندیشیدن آن کشورها پیدا کرد و منطق تحول آنها را توضیح داد. (طباطبائی، ۱۳۹۸: ص ۱۵۵).

سه جریان در تاریخ‌اندیشه سیاسی ایران با پیوند با یکدیگر نظامی را شکل دادند که توانست «میان دو مبنای شرع و عرف؛ و شریعت و منطقه فراغ شرع، تعادلی ایجاد کند.» (طباطبائی: ۱۳۹۲، ص ۵۳) طباطبائی این سه جریان را در کنار هم و در مجموع سنت می‌خواند. سنتی که زاینده احیای فرهنگ ایران‌شهری پس از دو قرن سکوت بود. به همین معنا بود که ایرانیان با مسلمان شدن کتاب اسلام را اصل و مبنای مناسبات خود قرار دادند اما وجوه دیگری را نیز بدان افزودند که عملاً باعث شد منطقه فراغی از شرع ایجاد شود که برخی از عناصر آن از نصوص دیگری برگرفته شده بود و در هماهنگی با هم سنت را شکل می‌داد. به عنوان نمونه سیاست ایران‌شهری از دید طباطبایی، به ویژه در عصر زرین، کوشیده بود تا هماهنگی ظریفی میان نصوص دینی، سلطنت ایرانی و عناصری از حکمت یونانی ایجاد کند. در این دوره خرد و مصلحت عمومی ضابطه تفسیر شریعت بودند اما با پایان این دوره عملاً این روند فروپاشید و این هماهنگی و توازن از میان رفت. در آستانه دوران جدید ایران، یعنی دهه‌های پیش از جنبش مشروطه، این نظام کهن کاملاً

در مواجهه با بحرانهای ناشی از مواجهه با تجدد ناتوان بود. در چنین موقعیتی بود که نص چهارم، به تعبیر طباطبایی ضروری می نمود. اما نکته مهمی که طباطبائی پیش از این در آثارش و در ارتباط با سنت از آن سخن نگفته بود طرح این پرسش است که چگونه می توان نص مکتوبی نداشت اما سنت و جریان جدیدی را ایجاد کرد؟ او توضیح می دهد که سه جریان اندیشه سیاسی در ایران به تدریج تعادل خود را از دست دادند و به سنت متصلی بدل گشتند که نه توان اصلاح از درون آنها ممکن بود و نه کسی از بیرون می توانست بر این سنت نقدی وارد نماید. بنابراین آشنایی ایرانیان با مفاهیم تجدد و به خصوص ضربات وارده از شکست ایران در جنگ های ایران روس ایرانیان را نسبت به ناتوانی خود آگاه نمود اگرچه نتوانست مبنایی نظری برای خود دست و پا کند. به عبارت دیگر ایرانیان می دانستند و می دیدند که شکست می خورند اما علت آن را در نمی یافتند.

طباطبائی معتقد است نص چهارم نوعی نظر در عمل بود که در تشکیل مجلس مشروطه خودش را نمایان ساخت. این وجه چهارم از سنت مبتنی بر نص نظام اندیشیدن جدید نبود و سازندگان آن کسانی بودند که بیشتر به منورالفکران معروف اند. طباطبائی معتقد است با پیروزی انقلاب مشروطه و پس از آن برخی از این روشنفکران اساتید دانشگاه شدند و دیگران نیز به خدمت دولت درآمدند و جریانی که از عصر ناصری تا پهلوی اول شکل گرفته بود به تدریج محو شد و جای آن را فعالین سیاسی و اهل ایدئولوژی گرفتند. این نبود نص مکتوب پیامدهایی نیز برای ایران داشت، می توان گفت نبود نص مکتوب باعث شد تا نوعی هبوط در میان روشنفکران عصر جدید شکل بگیرد و آنها از خصلت اجتهادی گذشته برخوردار نباشند.

نکته مهم دیگر در این پانزده جستار توجه به مفهوم ایدئولوژی و چگونگی پشت کردن روشنفکران به نظام سنت و جایگزینی ایدئولوژی با آن است. بی اعتنایی به سنت در نزد روشنفکران نسل اول عملاً منجر به این شد که بر خلاف اروپا در ایران نوزایش صورت نپذیرد. مبنای نظری برای توضیح خودکامگی و استبداد و مخالفت با آن وجود نداشت و نوعی از سیاسی کاری جای مباحث عمیق و مبتنی بر متن را گرفت. آگاهی اجمالی روشنفکران از انحطاط ایران باعث نوعی حس باستان گرایی در میان ایرانیان گردید. نوعی از اندیشه های ملی گرایانه به خصوص با آثار نویسندگانی همچون آخوند زاده در همین دوران شکل گرفتند و در دوره پهلوی اول به نظریه ای برای ناسیونالیسم ایرانی میدان دادند. این گروه از روشنفکران نسل اول «عامل اساسی انحطاط ایران را چیرگی عرب برهنه

و گرسنه و پادشاه دسپوت» می‌دانست. (طباطبائی، ۱۳۹۲ ب : ۱۰۴). ادامه راه آخوند زاده و ورود مفاهیم نوآئین همچون آزادی، ملت و وطن باعث شد که نوعی از حس ایران دوستی شکل بگیرد که خود را در متمایز بودن و مرزگذاری با دیگر کشورها جلوه گر می‌ساخت. مثلاً «واژه وطن که به تدریج صبغه عرفانی آن بر معنای ظاهری آن چربیده بود، از طریق سیاحت نامه‌ها در معنای ملی گرایانه جدید آن رایج شد.» (همان، ص ۲۷۴) تاثیر این تغییرات در معنای واژگان خودش را در انقلاب مشروطه نشان داد چنان که «مفهوم وطن در جریان جنبش مشروطه خواهی یکی از مفاهیم اساسی اندیشه آزادی خواهی و تمامیت ارضی و منافع ملی ایران بود.» (همان، ص ۲۷۵) این سویه‌های ملی گرایانه بیش از هر چیز خودش را در نوعی از تاریخ نویسی جلوه گر ساخت. این تاریخ نویسی «کوششی برای تدوین تاریخ ملی است اگرچه هنوز دستگاه مفاهیم تاریخ ملی از آن غایب است.» (طباطبائی، ۱۳۹۸: ۱۴) به عبارت دیگر روشنفکرانی که از شکست‌های سیاسی و ضعف‌های ممتد ایران در مقایسه با دیگر کشور به سبب سفرنامه‌ها و دیدار از کشورهای دیگر باخبر شده بودند به نوعی از ملی گرایی پناه بردند. این گرایش ایرانیان به ملی گرایی «با توجه به پیشینه تاریخی و میراث فرهنگی ایران بزرگ فرهنگی، که خاطره ازلی آن در ذهن بیشتر ایرانیان زنده بود، بویژه برای روشنفکری ایرانی، امری طبیعی به شمار می‌آمد.» (همان، ص ۲۲) به تدریج روشنفکران ایرانی نسل اول ردای سیاست ورزی بر تن کردند و تعدادی از آن‌ها نیز در هنگام انقلاب مشروطه پیر و ناتوان بودند به همین جهت و به دلایل فقدان شالوده نظری که بالاتر به آن پرداختیم بود که روشنفکرانی جدید پدیدار شدند که در حد مباحث نازل سیاست روز بودند. این روشنفکران نسل جدید که طباطبائی آن‌ها را اهل ایدئولوژی می‌نامد درکی از منطق و مناسبات سیاست در جهان حقیقی نداشتند و تلقی درستی از دولت به مثابه کانون تجلی سیاست ورزی و تامین مصلحت عمومی نیز در میان‌شان وجود نداشت. وام گرفتن این مجموعه از روشنفکران از ناسیونالیسم به عنوان مفهومی غربی به جهت این بود که برخی سویه‌های تاریخ ایران قابل هماهنگی و استفاده در قالب ایدئولوژی‌های جدید بودند. اما موج دوم این فرآیند ناسیونالیسم در عصر رضاشاهی بود که ناسیونالیسم در قامت ایدئولوژی مدرن به تمام معنا ظاهر شد. اوج‌گیری ناسیونالیسم در عصر پهلوی به واسطه افزایش پژوهش‌های ایران‌شناسان بود همچنین در واکنش به این روند نوعی از اسلام‌گرایی ایدئولوژیک شکل گرفت که رقیب اصلی خود را ناسیونالیسم و سلطنت و مشروطیت می‌دانست و همه آن‌ها را به مثابه یک کلیت تلقی می‌کرد.

۲. تحلیل محتوای کتاب

از لحاظ مفهومی استدلال‌های نویسنده عموماً در دو مقوله قابل دسته بندی است. نخست نقادی روشنفکران معاصر ایرانی و دوم بحث از جنبش مشروطه. به بیان دیگر مجموعه استدلال‌های نویسنده در کتاب عموماً حول این دو بحث عمده صورت بندی شده اند و مباحث دیگر، که بسیاری از آنها اهمیتی حیاتی دارند، به بهانه این دو بحث و در ذیل آنها بسط داده می شوند. بحث طباطبایی از فهم روشنفکران معاصر آغاز می شود و نگاهی که آنها به ویژه در دهه چهل و پنجاه شمسی به مقوله ملیت و هویت ایرانی داشته اند. نقادی طباطبایی از روشنفکرانی چون آل احمد، فردید، شایگان و داوری او را به مبحث کلیدی دوم کتاب یعنی فهم مشروطه خواهی رهنمون می گردد. عمده این روشنفکران دهه‌های چهل و پنجاه شمسی به تعبیر مهرزاد بروجردی «بومی گرا» بوده اند و بر روایت‌هایی راستگرا یا چپگرا از «اصالت» مبتنی اند (بروجردی، ۱۳۹۲). نقادی نویسنده از این روشنفکران را می توان در چند نکته مهم خلاصه کرد:

۱.۲ نگرش غیرتاریخی

افکار این روشنفکران فاقد نگرش تاریخی است یعنی نسبت به ظرافتها و جزئیات تاریخ مشروطه بی اعتناست. به عنوان نمونه طباطبایی توضیح می دهد که برخلاف نگرش آل احمد و داوری، ستیز با استعمار و استکبار از اهداف جنبش مشروطه نبوده است و با نگاهی اجمالی به رسائل مهم آن دوره و مذاکرات مجلس اول می توان به این نکته پی برد. مفهوم «اصالت نظریه» (۱۹۷) ناظر به همین وجه است که از دید طباطبایی به ویژه در مورد احمد فردید و رضا داوری صدق می کند. یعنی فهم مباحث تاریخی و مفاهیم کلیدی در چارچوب نظریه هایی پیشینی که مستلزم نادیده گرفتن بخش هایی مهم و برجسته کردن بخش هایی دیگر از مصالح تاریخی و نظری خواهد بود. مثلاً طباطبایی در نقد نگرش آل احمد و داوری که شیخ فضل الله نوری را «ضد استعمار» می دانستند توضیح می دهد که ضدیت با استعمار مستلزم دریافتی ملی از وضع ایران است و چون چنین درکی در شیخ وجود نداشت طبیعتاً نمیتوان او را ضداستعمار خواند (۲۵۸).

۲.۲ نگرش ایدئولوژیک

طباطبایی به مفهومی بازمیگردد که پیش‌تر در کتاب *ابن خلدون و علوم اجتماعی* به آن اشاره کرده بود. پدیده ایدئولوژیک شدن سنت‌های گوناگونی رخ می‌دهد که سنت کارکرد و مرجعیت خود را از دست می‌دهد. در این شرایط به تعبیر آرنست، سنت یا دیانت ایدئولوژیک می‌شود (Arendt 1961: 26). این نگرش ایدئولوژیک یکپارچه، غیرانتقادی و غیرتاریخی است و فاقد پویایی نظری و قدرت توضیح پدیده‌های سیاسی و اجتماعی است. یکی از مهم‌ترین نمونه‌های این تصور ایدئولوژیک از دید نویسنده در نوشته‌های داوری و آل احمد به تقابل میان دیانت و ملیت مربوط می‌گردد (ص ۱۴۵). از دید طباطبایی این تقابل حاصل نگرش ایدئولوژیک است: چون در ایران معاصر ملیت به پروژه‌ای دولتی بدل شده است، بنابراین برای ایجاد تقابل با حکومت لاجرم باید به دامن دیانت آویخت و بر علیه ملیت موضع گرفت. بنابراین در فهم این روشنفکران ملیت و دیانت را نمیتوان با هم جمع کرد. طباطبایی توضیح می‌دهد که این نگرش با مواد و مصالح تاریخ ایران ناسازگار است. در اندیشه ایرانی همواره دیانت به مثابه بخشی مهم از «فرهنگ ایرانی» فهمیده شده است اما در نگرش این روشنفکران دین از فرهنگ جدا شده و به ابزاری برای ستیز بر سر قدرت بدل شده است (ص ۲۸۲). بحث طباطبایی در اینجا یادآور تحلیل اولیویه رُوا از «دین بدون فرهنگ» است که در کتاب «جهل مقدس» به تفصیل بدان پرداخته است (رُوا، ۱۳۹۷).

۳.۲ تجددستیزی

از دید طباطبایی نویسندگانی چون فردید، داوری و آل احمد تاریخ ایران معاصر و به ویژه مشروطه را در قالب ستیز با تجدد و مظاهر آن درک می‌کنند. با این وجود، چون از مباحث پیچیده فلسفه سیاسی مدرن مانند ملت، دولت، حاکمیت، مشروطه خواهی و آزادی درکی دقیق ندارند، تجددستیزی آنها نیز از نوع «غرب زدگی مضاعف» است (تعبیری که ظاهراً فردید در مورد آل احمد بکار برده بود). نمونه‌ای از این تجددستیزی در فهم جنبش مشروطه فهم نزاع مشروطه خواهان و مشروعه خواهان به عنوان مجادله‌ای میان غرب‌زدگان و مخالفان مدرنیته است. تمجید آل احمد از شیخ فضل‌الله نوری و فهم فردید از مشروطه به عنوان «دفع فاسد به افسد» (جایگزین کردن غرب‌زدگی به جای استبداد) در این چارچوب قرار می‌گیرد. طباطبایی توضیح می‌دهد که چنین دیدگاهی از پایه نادرست

است. از دید وی نمایندگان مجلس اول مشروطه هم نسبت به سنت آگاهی کافی داشتند و هم مفاهیم مدرنی چون ملت، انقلاب و مشروطه را در معنایی کمابیش درست به کار می‌بردند (ص ۱۸۶). زیرا آنها از شائبه ایدئولوژی به دور بودند و تلاش‌هایی مهم در جهت گذار از سنت به یک نظام حقوقی مدرن انجام دادند. تلاش‌هایی که متأسفانه پیگیری نشد و در فقدان چنین اجتهادهایی بود که فهم ایدئولوژیک از سنت و مدرنیته در دهه‌های بعد غالب گشت.

۴.۲ خلط ملت و ناسیونالیسم

یکی از مهم‌ترین نکات مطرح شده در کتاب تمایزی است که از دید طباطبایی میان ملیت به مثابه یک واقعیت تاریخی و ناسیونالیسم به مثابه یک ایدئولوژی وجود دارد. طباطبایی معتقد است در نوشته‌های داوری و فردید این خلط وجود دارد و به همین دلیل آنها چون ناسیونالیسم را در برابر دیانت درک می‌کردند به ستیز با ملیت ایرانی نیز برخاسته‌اند. از دید طباطبایی ملت واقعی است تاریخی که در کشورهای مختلف به اشکال متفاوتی تکوین یافته و هیچ قاعده کلی نمیتوان برای آن وضع کرد. مفهومی است تاریخی که در هر موردی باید با توجه به ویژگی‌های تاریخی و فکری مورد مطالعه و واریسی قرار گیرد (ص ۱۲۳). اما ناسیونالیسم یک ایدئولوژی سیاسی متاخر است و برای تبیین آن واقعیت و توضیح ابعاد آن گاه برای «تدوین» آن یعنی گرد آوردن شهروندان در ذیل یک کلیت عمل می‌کند. طباطبایی مدعی است که ایران از قرن‌ها پیش ملت بوده است، حتی پیش از شکل‌گیری ملت و ملی‌گرایی در مفهوم مدرن آن. از همین روی بهره‌گیری از نظریه‌های غربی ملت برای توضیح واقعیت پیچیده ایران کارآمد نخواهد بود.

۵.۲ بی‌توجهی به استقلال امر سیاسی

طباطبایی معتقد است یکی از مهم‌ترین اشکالات روشنفکران معاصر فقدان توجه به مباحث فلسفه و اندیشه سیاسی است. او بر مبنای اصطلاحی از توکویل در تحلیل انقلاب فرانسه، آل احمد را در زمره «اهل ادب» می‌داند که ویژگی بارزشان بی‌توجهی به منطق واقعیت‌های سیاسی و پردازش مفاهیم ادبی بر مبنای خیال‌اندیشی است (ص ۲۷). در نوشته‌های این روشنفکران مفاهیم و مباحث دقیق سیاسی به حوزه‌هایی دیگر تقلیل داده می‌شوند. به عنوان دو نمونه بارز از این تقلیل‌ها، طباطبایی از فروکاستن امر سیاسی به

اخلاق عرفانی و منطق دیانت یاد کرده است. نمونه ای جالب در نوشته های برخی روشنفکران تاکید بر مفهوم امت و ایجاد تقابل میان امت (به مثابه امری دینی) و ملت است. طباطبایی با تفکیک میان دو مفهوم منافع و مصالح توضیح می‌دهد که امت، به مثابه مفهومی معنوی، دارای «مصالحی» است که ناظر بر وجود آن است، اما «منافی» ندارد تا بتوان نظریه‌ای برای سیاست گذاری آن تدوین کرد. به بیان دیگر تاکید بر مفهوم امت عملاً معنایی جز بی توجهی به منافع مشترک شهروندان نخواهد داشت زیرا امت ناظر بر منفعت مادی نیست و برای تامین منافع مادی و محسوس باید نظریه ای برای ملت و ملیت داشت (ص ۱۲۵).

۶.۲ التقاط فکری

سنت روشنفکری معاصر از دید طباطبایی التقاطی است به این معنا که مبانی فکری و نظری متفاوتی را گرد هم می آورد بی آنکه سودای هماهنگ کردن آنها را داشته باشد (ص ۲۵۰). طباطبایی در مورد فردید و داوری به التقاطی از عناصری چون شریعت گرایی، فلسفه هایدرگر، مارکسیسم و رمانتیسم آلمانی ارنست یونگر اشاره میکنند که در آن از یک سواز محافظه کاری شریعت‌گرای شیخ فضل الله و از سوی دیگر از نوعی اندیشه انقلاب و رادیکال دفاع شده است.

در نگرش طباطبایی مشروطه یک «جنبش» عدالت خواهانه است و فهم آن به مثابه «انقلاب» سیاسی علیه استکبار و استعمار دستاوردی متاخر و ایدئولوژیک محسوب می‌شود که به هیچ وجه با واقعیت‌های تاریخی دوره مشروطه منطبق نیست (ص ۱۹۰). از نظر طباطبایی ضعف در تاریخ نگاری و نظریه پردازی درباره مشروطه بسیار جدی است و به همین دلیل روشنفکران ما درک دقیقی از این جنبش مهم ندارند. طباطبایی توضیح می‌دهد که مهم ترین وجه این غفلت را باید در فقدان درک حقوقی از مشروطه جستجو کرد. بحثی که درباره خلط میان امر سیاسی و اخلاق بدان اشاره شد درباره خلط میان دو قلمرو متمایز حقوق و اخلاق نیز مورد اشاره قرار گرفته است (ص ۲۶۱). از دید طباطبایی مشروطه پیش از هر چیز تلاشی برای تدوین یک نظام حقوقی مدرن بر مبنای ملاحظات مبتنی بر منافع و مصالح مشترک «ملت» ایرانی بود. از دید او رهبران و نظریه پردازان مشروطه خواهی نسبت به این مفاهیم حقوقی آگاهی اجمالی داشتند و نگرش مخالفان مشروطه کاملاً در بی اعتنایی و بی توجهی نسبت به این مفاهیم حقوقی و کاربرد

آنها شکل گرفته بود. مثلا مفهوم حکومت قانون، مفهوم نمایندگی یا وکالت و مفهوم برابری در برابر قانون در اندیشه مشروطه خواهان و نمایندگان مجلس اول معنایی روشن و کمابیش منطبق با الزامات جدید داشت درحالیکه مخالفان مشروطه و روشنفکران دهه های بعد این بعد حقوقی و سیاسی مدرن را به نحوی کاملا نادرست فهمیده اند. این مخالفت با اندیشه حقوقی از دید طباطبایی به ویژه نزد فردید و داوری با نگرشی هایدگری و اشمیتی از سیاست منطبق است مفهومی که ریچارد وولین آن را تحت عنوان «سیاست وجودی» مورد نقادی قرار داده است (Wolin 2016). هایدگر و اشمیت چنانکه طباطبایی توضیح می دهد ایده حاکمیت قانون را به شدت رد می کنند. طباطبایی، همانند وولین، معتقد است که فلسفه هایدگر ماهیتی توتالیتیر دارد. نکته مهمی که طباطبایی بدان اشاره دارد این است که در فقدان قانون تنها اراده فردی میتواند جانشین آن شود (۲۳۳) و تجربه مخالفت هایدگر و اشمیت با ایده حکومت قانون که مقارن بود با دفاع آنها از نازیسم موید چنین تحلیلی است. در واقع طباطبایی قصد توضیح این نکته را دارد که در فقدان حکومت ملی که در قالب نظامی قانونی متجلی شده باشد، جایگزین حکومت شرعی نخواهد بود بلکه لاجرم اراده و حاکمیت یک نفر جایگزین قانون خواهد شد.

۳. نقد و ارزیابی اثر

۱.۳ نقد شکلی

عنوان روی جلد اشاره ای است به سه مفهوم کانونی در اندیشه های طباطبائی یعنی ملت، دولت و حکومت قانون. کتاب یک عنوان فرعی نیز دارد که موضوع اصلی مجموعه این جستارهاست یعنی جستار در بیان نص و سنت. کتاب همچون دیگر آثار طباطبائی دارای دقت فراوان در متن، رعایت علائم نگارشی و دستوری زبان فارسی است (۱). نویسنده برخلاف دیگر آثار خود در انتهای کتاب از ذکر کتابنامه خودداری نموده است و تنها در پانویشت ها به مطالب مورد نظر خود ارجاع داده است. کتاب فاقد نمایه است و همین امر مراجعه دوباره به کتاب را، که مملو از اسامی خاص است، با مشکل مواجه می سازد.

۲.۳ نقد محتوایی

کتاب *ملت، دولت و حکومت قانون* با هدف توضیح و تبیین مباحثی نوشته شده است که در سال های اخیر و به مناسبت های مختلف مطرح کرده است و تحت عنوان ضرورت

«اندیشه ایرانی» به کرات مطرح شده است. با این وجود، مفاهیم اندیشه و یا نظریه ایرانی به عنوان کلیدواژه مباحث متأخر طباطبایی در کتاب مورد بحث و بررسی تفصیلی قرار نگرفته است. البته اشاراتی پراکنده در سراسر متن به وجوهی از آن دیده می‌شود اما تبیین «معاصر» از آن به دست داده نشده است. طباطبایی در کتاب *خواجسته نظام الملک* به تفصیل درباره تداوم اندیشه سیاسی ایرانی و سنت اندرزنامه نویسی بحث کرده است. اما مباحث کتاب یادشده به اندیشه سیاسی کلاسیک ناظر است و عموماً اندیشه سیاسی و سنت اندرزنامه را دربرمیگیرد. به بیان دیگر به نظر می‌رسد برای بازپرداخت این اندیشه در دوران معاصر و به مثابه نظریه‌ای برای تبیین و توضیح پیچیدگی‌های ایران معاصر، و هم چنین به مثابه پاسخی برای بحرانهای کنونی ما ارائه دریافتی منطبق با الزامات جدید از اندیشه ایرانی ضروری است و چنین نظریه‌ای در کتاب تدوین نشده است. طباطبایی در کتاب *ترجیح* داده است که به تجربه مشروطه برگردد و تجربه مشروطه خواهان از بیان امر ملی و مصالح آن را برجسته کند و بر اهمیت آن تأکید کند. با این وجود سه نقد مهم را می‌توان مطرح کرد. نخست اینکه نسبت تجربه مشروطه با اندیشه ایرانی در این کتاب تبیین نشده است. به عبارت دیگر از این بحث نشده است که تصور مشروطه خواهان از سنت چه نسبتی با ایده ایرانی داشته است؟ مشروطه خواهان چون کمابیش در چارچوب سنت می‌اندیشند، و به تعبیر طباطبایی هنوز با سنت ایدئولوژیک شده مواجه نبودند، درکی غریزی و گاه ناآگاهانه از نسبت جدید و قدیم داشتند. اما برای درک و نظریه پردازی درباره این تجربه مهم باید این نسبت در درون نظریه‌ای منسجم توضیح داده شود. طباطبایی بخشی از این کار را در *تاملی درباره ایران* به خوبی انجام داده است. اما به نظر میرسد بخش مهم دیگری از ایضاح این نسبت، یعنی نسبت ایده ایرانی و ایده مشروطه خواهی همچنان نیازمند تبیین نظری جدی است. پرسش مهم اینجا این است که آیا مشروطه خواهان و نمایندگان مجلس اول که قانون اساسی مشروطه را نوشتند آیا در چارچوب ایرانی می‌اندیشیده‌اند؟ اگر چنین است باید شواهد و قرائنی کافی برای نشان دادن این ایده مهم فراهم آورده شود. نویسنده به این بحث در کتاب کمابیش بی توجه بوده است.

ملاحظه انتقادی دوم که پرداختن به آن اهمیت جدی دارد این است که چگونه می‌توان اندیشه ایرانی را به مثابه نظریه‌ای برای ملت ایرانی در دنیای جدید بازسازی کرد. تردیدی نیست که اندیشه ایرانی در تاریخ تحول خود مبنایی برای هویت ایرانی بوده است. اما شرایط دنیای جدید مستلزم توجه به الگوهایی است که با شرایط دنیای جدید

منطبق باشند. روشن است که حتی اگر مصالح این هویت و وحدت ملی در تاریخ ایران موجود باشد، که هست، بازپرداخت و قرائت آنها بر مبنای الزامات دنیای جدید ضروری است. زیرا روشن است که عاملی که در جهان پیشامدرن می توانست مبنای هویت و پیوستگی باشد، لزوماً همین کارکرد را در دنیای جدید نخواهد توانست ایفا کند، مگر اینکه مورد تامل جدی و اجتهادی قرار گیرد و جوهری از آن بازنگری انتقادی شود. طرح طباطبایی در سال‌های اخیر که بر همین کار اجتهادی مبتنی بوده است، در کتاب بازتاب کم‌رنگی دارد. در این باره پرسش‌هایی جدی باید مورد توجه قرار گیرند، از جمله، درباره نسبت اندیشه ایرانشهری و نظام سلطنت. در کتاب *خواججه نظام الملک طباطبایی بر پیوستگی ایده سلطنت آرمانی در اندیشه سیاسی ایرانشهری* تاکید کرده است (طباطبایی، ۱۳۹۷، ص ۱۶۰). اما آیا میتوان فهمی معاصر از اندیشه ایرانشهری به دست داد که لزوماً بر ایده سلطنت مبتنی نباشد؟ آیا میتوان اندیشه ایرانشهری را از محتوای کیهانی و مبانی سلسله مراتبی و مفروضات جهان‌شناختی کهن آن جدا کرد؟ به عنوان نمونه روایتی که هانری کربن از اندیشه ایرانی به دست می‌دهد، و از منابع مورد استفاده طباطبایی نیز بوده است، «تداوم ایران» به مثابه مفهومی متافیزیکی و در چارچوب عالم خیال (به مثابه حیثیت وجودی مستقل) مورد فهم قرار گرفته است نه بر مبنای نوعی «حیث خیالی» که به مثابه مقوله‌ای بیناذهنی مورد توجه تاریخ‌نویسان اروپایی قرار گرفته است و طباطبایی نیز در کتاب به این سنت تاریخ‌نگاری در فرانسه اشاره کرده است (۲). (ص ۳۰). نکته مهم این است که اندیشه ایرانشهری در سنت کلاسیک ایرانی نظامی کمابیش سلسله مراتبی و کیهانی است و بازپرداختی مدرن از آن برای حل معضلاتی چون یکپارچگی ملی و اجتماعی در دنیای جدید ضروری است. مفهوم مدرن ملت و قانون‌گذاری ناظر بر آن بر ایده‌هایی چون برابری طبیعی انسانها، حقوق طبیعی و حقوق بشر مبتنی است. مشکل بتوان از دل جهان بینی سعدی و فردوسی چنین عناصری را استخراج کرد و حتی در صورت امکان باید چگونگی آن را به دقت توضیح داد. طباطبایی در آثار پیشین خود به کرات توضیح داده است که تجدد ما باید از دل فهم و تفسیری از سنت استوار برآید، همانگونه که مدرنیته غربی نیز بر سنت قدیم اندیشه غربی بنا شده است. اما روشن است که چنین کاری مستلزم تدوین یک منظومه تفسیری پیچیده است که عناصری از سنت را پالایش کرده و عناصری دیگر را در قالب نظامی نوآیین تفسیر کند. نویسنده از این مهم کمابیش بی توجه بوده است و از آنجا که کوشیده است به تجربه مشروطه بازگردد و آن را مبنای فهم دولت

و ملت ایرانی قرار دهد، تاحدی زیادی الگوی ایران‌شهری و ضرورت اجتهاد دوباره در مبانی آن مغفول مانده است.

نکته انتقادی سوم به بی توجهی کتاب نسبت به برخی دوره های مهم تاریخ معاصر مربوط می شود. طباطبایی تجربه مشروطه خواهان را به مثابه الگویی مناسب، و یا دست کم غیرایدئولوژیک، مطرح می کند. اما در نقادی خود از روشنفکران معاصر (آل احمد، فردید، داوری، شایگان) بیشتر به نقادی اندیشه هایی می پردازد که در فاصله سالهای پس از مرداد ۱۳۳۲ تا دهه شصت شمسی مطرح شده اند. اولین پرسش این است که در فاصله میان مشروطه تا دهه چهل شمسی چه اتفاقاتی، از حیث زمینه سیاسی و یا تحولات فکری، رخ داده است که حاصل آن ایدئولوژیک شدن سنت بوده است؟ کتاب اساساً این پرسش کلیدی را مطرح نمی کند و تنها به نقادی این باورهای ایدئولوژیک می پردازد، علاوه بر این که این دوره تاریخی در هیچ یک از دیگر آثار طباطبایی نیز مورد بحث و موشکافی قرار نگرفته است.

در آثار متعدد طباطبایی رگه هایی از درکی نوآیین از ملت ایرانی مبتنی بر عناصر سنت دیده می شود، اما به نظر می رسد تدوین آن در قالب منظومه ای منسجم ضروری باشد. به عنوان نمونه ای از مباحث مهمی که نیازمند پردازش نظری جدی هستند بحث دیالکتیک وحدت و کثرت است که طباطبایی در پاورقی صفحه ۱۲۷ به آن اشاره کرده است. اصطلاح دیالکتیک وحدت و کثرت، که طنینی هگلی دارد، در نگرش طباطبایی به عنوان الگویی فلسفی برای فهم نسبت تکثر اقوام و زبانهای ایرانی با وحدت ملی و فرهنگی مطرح شده است. طباطبایی معتقد است که «کاربرد توأم با اجتهاد» بحث هگل می تواند «پرتویی بر وضع پیچیده ایران به عنوان مشکل» بیافکند (ص ۱۲۸). او در جایی دیگر از این بحث، با تکیه بر اصطلاحات سنت ادبی ایران، به «دیالکتیک پریشانی و جمعیت» تعبیر کرده و آن را یکی از اساسی ترین ویژگیهای فرهنگ ایرانی دانسته است (ص ۱۴۲). با این حال، توضیح داده نشده است که چگونه می توان میان این مفهوم سنت ایرانی و مفهوم فلسفی دیالکتیک وحدت و کثرت در ایده الیسم آلمانی، که تمام سیاست مدرن برپایه آن استوار است، ارتباط برقرار کرد. به نظر می رسد چنین بحثی به عنوان یکی از جدی ترین و مهم ترین وجوه درک طباطبایی از نظریه ایران‌شهری ملت نیازمند تبیین نظری گسترده تری است.

در کتاب *ملت دولت و حکومت قانون* وجه سلبی برجسته تر است، به این معنا که استدلال‌های نویسنده در تقابل با مدعیات روشنفکران معاصر صورت بندی شده است.

تاکید بر این وجه سلبی، هرچند به خوبی بستر منازعه نویسنده با جریانهای فکری معاصر را بازمی نماید و موجب شده است که بحث در خلاء شکل نگیرد، با این حال ابهاماتی نیز به دنبال دارد. به نظر می رسد استدلالهای نویسنده، بیش از آنکه منطق طرح فکری خود را دنبال کند، براساس تصحیح و نقادی درک روشنفکران از مفاهیم سیاسی و حقوقی جهت می گیرد. به عنوان نمونه بخش مهمی از کتاب به پاسخ به استدلالهای رضا داوری اختصاص یافته است. مبنای نقادی طباطبایی کتاب *ناسیونالیسم و انقلاب* است که در ۱۳۶۵ منتشر شده است و در فضای فکری ایران نیز تأثیری محدود برجای گذاشته است. می توان گفت نقادی طباطبایی بخشی از جریانهای فکری و سیاسی را هدف قرار می دهد که در دهه های چهل، پنجاه و شصت مطرح شده اند و بحث آنها از ملیت و دیانت درونمایه های عموماً مشترکی دارد. اما در دهه های اخیر بحث از ملیت و بحرانهای ایران وارد مرحله ای جدید شده است و پیچیدگیهای بی سابقه ای پیدا کرده است. برای دفاع از ایده ملت باید از یک سو این پیچیدگیها و خطرات جدید را به جد مورد بررسی قرار داد و ریشه های نظری آن را واکاویید. حتی امت گرایی، به مثابه یکی از اشکال تفکر ضدملی، امروزه شکل جدیدی به خود گرفته است. نباید از یاد برد که مهم ترین اندیشمندی که نسبت به این وضع جدید هشدار داده است خود طباطبایی است و این دغدغه در مصاحبه ها و سخنان ده سال اخیر او به روشنی دیده میشود. او بیشک مهم ترین مدافع ایران در دهه اخیر بوده است. با این وجود در این کتاب این دغدغه صورت بندی و عقاید و ایدئولوژی های ضدملی متاخر، اعم از چندفرهنگ گرایی لیبرال، سیاست هویت، ایدئولوژیهای قومی، چپ گرایی، امت گرایی جدید و اخلاق گرایی جهانشمول، مورد نقادی و ارزیابی نشده است. نکته مهم دیگر به تعبیر طباطبایی از مفهوم ایدئولوژی مربوط می شود. در تمایز میان ملت و ناسیونالیسم وی اولی را واقعیتی تاریخی و دومی را ایدئولوژی تلقی میکند. از فحوای استدلال نویسنده چنین برمی آید که ایران به دلیل اینکه واقعیت ملت را از قرون گذشته داشته است نیازی به ایدئولوژی ملت برای برساختن آن ندارد. طباطبایی هم چنین تمایزی مهم میان اندیشه استراتژیک و نگرش ایدئولوژیک برقرار می سازد: مبنای استراتژی نظریه پردازی درباب امر ملی و منافع ملی است و مبنای ایدئولوژی ارائه روایتی تصویری یا fiction است (۲۹۲). او کار خود را از مقوله نظریه پردازی استراتژیک تلقی می کند و نظریه های مدعی ناسیونالیسم را از جنس ایدئولوژی. طباطبایی در تمامی آثار خود ایدئولوژی را ناظر بر مناسبات قدرت و با هدف پیکار سیاسی در نظر میگیرد و درکی کمابیش منفی و تحقیرآمیز از آن دارد. تردیدی نیست که تلاش وی برای تدوین نظریه ای

برای ملت بر مبنای سنت ایرانی قطعاً تلاشی از جنس نظریه پردازی است و از این حیث می‌توان گفت معادلی برای طرح طباطبایی وجود دارد. همانگونه که او به درستی اشاره کرده است، نظریه‌های ناسیونالیسم معاصر بیش از آنکه بر تاریخ و مبانی نظری مبتنی باشند بر روایت‌ها و تصوراتی ایدئولوژیک شده از گذشته استوارند. با این وجود، باید به چند نکته توجه داشت. درست است که فهم مفهوم ایدئولوژی به معنای آگاهی کاذب برای مدت‌های مدید درک غالب در ادبیات سیاسی بوده است، با این حال، در ادبیات جدیدتر علم سیاست، اصطلاح ایدئولوژی در بسیاری موارد بار منفی خود را از دست داده است و به مفهوم خنثی بدل شده است که میتواند کارکردهای مثبت و البته منفی ایفا کند. به عنوان نمونه پل ریکور فیلسوف فرانسوی سه کارکرد تحریف واقعیت، مشروعیت بخشی به نظم موجود و یکپارچه سازی اجتماعی را برای ایدئولوژی بر شمرده است (Ricoeur 1986: 418). اندیشمندان دیگری چون کارل مانهایم، لویی آلتوسر، کلود لفور و کوئیتن اسکینر نیز درکی کمابیش مشابه و پیچیده از ایدئولوژی و کارکردهای آن داشته‌اند. البته در کنار آن، ضرورت نقد ایدئولوژی نیز از سوی اندیشمندانی چون هابرماس و ریکور طرح شده است. طرح کارکرد مثبت ایدئولوژی، در کنار نقادی آن موجب می‌شود تا کارکردهای منفی ایدئولوژی به حاشیه رانده شده و کارکردهای مفید اجتماعی و سیاسی آن برجسته شود و این امر در نهایت مانع از غلبه و تصلب یک ایدئولوژی خاص نیز می‌شود. به این معنا می‌توان گفت هر ملتی به ایدئولوژی نیاز دارد و حتی اگر عناصر پیوستگی اجتماعی آن در گذشته موجود باشد، باز هم برای ارائه درکی نوآیین به ایدئولوژی نیازمند است. هر فعالیتی که، در عالم واقع، برای همگرایی ملی و حفظ یکپارچگی کشور انجام پذیرد لاجرم باید بر یک ایدئولوژی، به معنای گسترده و فلسفی کلمه، استوار گردد. به عنوان مثال هر استراتژی سیاسی نیازمند ایدئولوژی است و تقابل میان استراتژی و ایدئولوژی، از چنین زاویه‌ای، از میان برداشته خواهد شد. در چنین درکی، حتی یک نظریه سیاسی آکادمیک برای این که بتواند در حوزه اجتماع و سیاست تاثیر داشته باشد، باید به ایدئولوژی تبدیل شود. بنابراین به نظر می‌رسد میتوان اندیشه ایرانی‌شهری و ایده ملت در ایران را به مثابه یک ایدئولوژی نیز در نظر گرفت. مباحث طباطبایی در کتاب *خواجہ نظام الملک* و همین کتاب از جنس نظریه پردازی است، اما اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری به مثابه یک مبنای هویت بخش و عامل یکپارچگی ایران، که عموماً در سالهای اخیر از سوی طباطبایی مطرح شده است میتواند خود یک «ایدئولوژی» تلقی شود. اساساً در شرایط بحرانی ایدئولوژی به مثابه واسطه‌ای میان حوزه عمل و نظر مطرح می‌شود و با برجسته کردن برخی عناصر به حل

بحران یاری می‌رساند. از این حیث هر دریافتی از ملت می‌تواند وجهی نظری (نظریه‌پردازانه) و وجهی ایدئولوژیک داشته باشد و این دو وجه در برابر هم نیستند بلکه در ادامه یکدیگر قرار می‌گیرند. به این معنا، یک الگوی نظری می‌تواند روایتها یا fiction های خود را تولید کرده و گسترش دهد. چنین فعالیتی برای تاثیرگذاری نه تنها مهم که امری ضروری و اجتناب ناپذیر است. بنابراین، به نظر می‌رسد، برخلاف نظر نویسنده کتاب، تاکید بر وجوه نظری و فلسفی اندیشه ایرانشهری نافی کارکرد ایدئولوژیک مثبت آن نخواهد بود.

نکته مهم دیگری که اشاره بدان ضروری است بحث طباطبایی از تجربه مشروطه در تبدیل فقه به نظام قانون است. طباطبایی با تحلیل مجلس اول مشروطه از منظر حقوقی، مدعی است که در این دوره کوتاه تلاشهای نظری بسیار مهمی برای تبدیل فقه به نظام حقوقی صورت پذیرفته است. اما این تلاشها، به دلایلی روشن ادامه نیافتند و در دهه های بعد بی توجه این تجربه گرانسنگ، راه برای درکی ایدئولوژیک از سنت فقهی هموار گشت. تحلیل طباطبایی، هرچند در وجه کلی می‌تواند درست باشد، اما به دلیل عدم ورود به جزئیات نتوانسته است راهی برای تداوم این تجربه بگشاید. او به درستی تاکید می‌کند که روشنفکری دینی در ایران چون بیشتر از تجربه مسیحیت الگو گرفته است، نسبت به وجه فقهی و شرعی اصلاح دینی در اسلام، و از جمله بحث بسیار مهم نسبت شرع و قانون، بی توجه بوده است. با این وجود، بحث طباطبایی در این کتاب، همانند کتاب نظریه حکومت قانون، بر کلیات متمرکز است نه جزئیات. و از سوی دیگر بیشتر به تجربه گذشته ناظر است تا گشودن راهی برای آینده. این ایراد بر تحلیلهای کتابی چون زوال اندیشه سیاسی ناظر نیست، چون آنجا بحث فلسفی درباره امکان اندیشیدن است. اما در بحث حقوقی شیوه تحلیل تاحدی متفاوت است. به عنوان نمونه باید مبانی تبدیل فقه به نظام حقوقی مورد بحث قرار گرفته شود و صرف تکیه بر تجربه مشروطه خواهی کافی نیست. مهم ترین بحث طباطبایی در این باره اشارات او در باب «منطقه فراغ شرع» است که در آثار پیشین نیز مورد اشاره قرار گرفته است. بحث از منطقه ای فراغ برای شرع، در مسیحیت، در موقعیتی فکری ممکن شد که نظریه ای برای الهیات طبیعی در قرون وسطی و صدر مدرنیته تدوین شده بود. تاکید طباطبایی در کتاب بر بحث آکویناس درباره قانون طبیعی مویدی است بر این نکته. اما نمیتوان از یاد برد که در اسلام نظریه ای برای الهیات طبیعی تدوین نشده است. تلاشهای فیلسوفان مشایی و معتزله به تدریج در تاریخ اندیشه اسلامی رنگ باخت و همانگونه که طباطبایی به دقت توضیح می‌دهد، شرعیات و

عرفان به «اندیشه» غالب بدل گشت. تجربه مشروطه خواهی، در چنین فضای فکری شکل گرفت و فقه شیعه نیز لاجرم در چارچوب همین وضع و محدودیتهای آن می توانست نظریه پردازی کند. در فقدان درکی از الهیات طبیعی، مبانی شرعی این منطقه فراغ لرزان تر از آن هستند که بتوان بر شالوده آن نظامی حقوقی بنا کرد. به بیان دیگر، تبیین یک منطقه فراغ هم الزاماتی سلبی دارد و هم ملاحظاتی ایجابی. در دوره مشروطه الزامات سلبی (ایجاد منطقه فراغ) فراهم شد، اما به دلیل فقدان بنیادی فلسفی و کلامی امکان شکل گیری الهیات طبیعی ایجابی فراهم نبود. این نکته البته مورد توجه جدی طباطبایی بوده است (مثلا ص ۲۱۸). با این حال به نظر می رسد او این فقدان را مانعی جدی و اساسی برای تدوین نظام حقوقی بر مبنای قوانین شرع تلقی نکرده است. به نظر می رسد که همین خلاء نظری، در کنار شرایط تاریخی و بحرانهای معاصر، موجب شد تلاش مشروطه خواهان برای تبدیل فقه به قانون امکان پیگیری و تکمیل نداشته باشد. فقه دانشی است با هدف کشف نیات شارع و ارائه حکم درباب هر مسأله اعم از سیاسی و غیرسیاسی. از این جهت، میان فقه، که بر احکام مکلفین مسلمان ناظر است، و حقوق، که مبتنی است بر مصلحت عمومی و ضامن تامین آن، شکافی عمیق وجود دارد که نمیتوان بدان بی اعتنا بود. یکی از خلاءهای کتاب بحث اجمالی درباره این نسبت است که تا حد زیادی ابهام ایجاد کرده است. آیا نظام حقوقی باید مبتنی بر فقه باشد؟ باید از آن بهره برد؟ یا باید شکلی مدرن شده از دستگاه فقه باشد؟ پاسخ به این پرسشها مستلزم بحث تفصیلی در فلسفه حقوق و مبانی فقه است که به نظر می رسد در کتاب بدان توجه نشده است. اگر تجربه ای در گذشته دچار شکست شده است، باید عوامل این شکست را در درون الهیات و فقه اسلامی نیز جستجو کرد و امتناع تبدیل فقه به حقوق را در چارچوبی موشکافانه نشان داد. بنابراین یکی از مهم ترین ابهامات کتاب را باید در ناتوانی آن در توضیح مشکلات و موانع الهیاتی تبدیل شدن فقه به یک نظام حقوقی مدرن جستجو کرد.

۴. نتیجه گیری

تلاش طباطبائی بر آن است که برای مشروطیت ایرانی نوعی نظریه عمومی طرح کند تا در پیوند با نظریه های مشروطه خواهی دیگر کشورها قابل بررسی باشد. اشاره چندین باره به مفهوم حقوق به خصوص اهمیت آن در اروپا و سیر شکل گیری این مفهوم و تاکید بر مستقل و روش مند بودن آن نیز از نکات مهمی است که طباطبائی با نگارش دو جلد از

آثار خود در مورد تاریخ اندیشه سیاسی در غرب تلاش کرده است این روند متفاوت را شرح و تاملی در نسبت جهان اسلام و ایران با تجربه اروپایی داشته باشد. نویسنده همچون دیگر آثار خود کوشش می کند برای مفاهیمی که در سنت ما موجود است نظام و دستگاهی فراهم سازد تا بتواند این مفاهیم را توضیح دهد. کل مباحث کتاب بر محور دو موضوع سنت و نص و مشروطه می گردد و تلاش طباطبائی نوعی تاریخ نگاری امر ملی است. بنابراین در مواجهه با آثار طباطبائی ما با یک پروژه گسترده و نظام مند روبرو هستیم که هر کدام از آثار وی قطعه ای از این پازل را تشکیل می دهند.

الگوی طباطبائی تلاشی است برای مواجهه با مشکلات اساسی مرتبط با هویت ملی در ایران امروز. طباطبائی نشان می دهد که ایرانیان دارای درکی کهن از ملیت بوده اند، حتی پیش از آنکه واژه «ملت» و نظریه آن در سده های اخیر تداول یابند. این درک سنتی البته به دلیل ابتدای بر عناصر دنیای قدیم، امروزه نیازمند بازنگری و بازسازی در صورت و محتواست. به بیان دیگر، هرچند نمیتوان در این بازنگری به این سابقه کهن و غنی تاریخی و تمدنی بی اعتنا ماند، اما نباید نسبت به تحولات تاریخی و الزامات معاصر مفهوم ملت بی اعتنا بود. ازسوی دیگر، آسیب شناسی ملی گرایی و پرهیز از درافتادن به دام اسطوره های سیاسی نیز ضروری است.

نگرش جواد طباطبائی به مفهوم ایران شهر هم روش مند و نظری است و از توانایی های نظام سنت و اندیشه مدرن بهره مند است و هم ازسوی دیگر نقادانه است، به دور از آفت اسطوره سازی است و نسبت به الگوهای رایج و غیرتاریخی از ناسیونالیسم ایرانی فاصله جدی دارد. ازهمین روی است که می تواند الگویی برای حفظ و دستیابی منافع ملی در چارچوب دولت-ملت باشد. با این وجود، چنین طرحی الزامات فراوانی دارد که باید در مجال خود به دقت مورد تامل و مذاقه قرار گیرند و در چارچوب طرح نظری جامعی به تدوین نظری ملت در دنیای جدید یاری رسانند. مهم ترین این الزامات را میتوان تلاش برای ارائه دریافتی مدرن و مبتنی بر الزامات جدید از اندیشه ایران شهری دانست که بر مبانی و جهان نگری کهن استوار گشته است. برای ارائه درکی مدرن از ملت نمیتوان تنها بر عناصر سنت تکیه کرد. این عناصر هرچند در دوره های تاریخی گذشته نقشی مثبت ایفا کرده اند، امروز نیازمند بازنگری و بازپرداخت مناسب هستند. ازسوی دیگر، تجربه مشروطه به رغم اهمیت اساسی آن، باید در ارتباطی تاریخی با وضع کنونی قرار گیرد و بر مبنای الزامات پیچیده قرن بیست و یکم مورد خوانش قرار گیرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. مواردی بسیار اندک از خطاهای تایپی در متن وجود دارد. به عنوان نمونه: در ص ۱۴۷ (پاورقی) و ص ۳۱۳ داروی به جای داوری تایپ شده است. در ص ۲۶۵ سطر ۱۳ نمایندگی بجای نمایندگی آمده است و در ص ۲۴۰ دوبار اصطلاح آلمانی Holzwege به خطا Holtzwege ضبط شده است.

۲. تمایز میان دو اصطلاح فرانسوی l'imaginaire که مفهومی بیناذهنی است و l'imaginal که توسط کربن ابداع شده است و مفهومی انتولوژیک است از اهمیتی اساسی برخوردار است. اولی مفهومی است مدرن درحالی‌که دومی ریشه‌هایی کهن در جهان بینی‌های قدیم دارد. برای بحث درباره این تمایز مهم رک.

Cynthia Fleury (ed.), *Imagination, imaginaire, imaginal*, Paris : PUF, 2006.

کتاب‌نامه

اولیویه، روآ (۱۳۹۷) *جهل مقدس*، ترجمه عبدالله نصری طاهری و سمیه سادات طباطبائی، تهران، انتشارات مروارید

بروجردی، مهرزاد (۱۳۹۲) *روشنفکران ایرانی و غرب*، تهران، نشر فرزانه روز

بستانی، احمد، (۱۳۹۵) «ملاحظات درباره روش‌شناسی تاریخ‌نگاری طباطبائی»، *فلسوف سیاست*، ویراسته حامد زارع، تهران، فلات.

طباطبائی، سید جواد (۱۳۸۸) *درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، تهران، کویر.

طباطبائی، سید جواد (۱۳۹۲ ب) *تاملی درباره ایران*، جلد دوم، بخش دوم، تهران، مینوی خرد.

طباطبائی، سید جواد (۱۳۹۷) *خواجیه نظام الملک طوسی؛ گفتار در تداوم فرهنگی ایران*، تهران، مینوی خرد

طباطبائی، سید جواد (۱۳۹۲) *تاملی درباره ایران*، جلد دوم، بخش نخست، تهران، مینوی خرد

طباطبائی، سید جواد (۱۳۹۱) *ملت، دولت و حکومت قانون*، تهران، مینوی خرد

Arendt, Hannah (1961), *Between Past and Future*, Penguin Classics.

Fleury, Cynthia (2006), *Imagination, imaginaire, imaginal*, Paris : PUF.

Ricœur, Paul (1986), *Du texte a l'action*, Paris : Seuil.

Wolin, Richard (2016), *Politics of Being: The Political Thought of Martin Heidegger*, New York: Columbia University Press.